

رونود راه بجز گریز نپذیرد و پوشش شد و حاکم جابر بصیرت گمان و پایداری
 حکم داد هر جا که مردان علی را یابید حاضر آرید و مستحق انعام و اکرام
 شوید میر موصوف بنحرف غزت از صدق و اب و دستان شب شب
 از آن شهر گریخت و بقصه پهلوانی آمد هر چند بجزو تخت حضرت رسم خط
 و کتابت نداشت اما بنظر ضروری که در پیش بود حاضر آمد و متن
 و ستگیری کرد حکم شد بر او بر کار خود و بنظر وقت باش چون آن ننگی
 بتفویح خاطر سپهر صحیح کند تو هم بر اسپ سوار شده از پیش نظر او
 دور و در جانبی رفته باش حق تعالی قادر است که او را بر تو و هر
 ساز و میر موصوف عرض کرد که دید و بهیضت کرد او دشمن جان است
 بجواب فرمود مترس و برو هر چند پس خوفناک بود اما بر ارشاد
 آنحضرت دل قوی کرد و در وقت چون در آن شهر رسید یاران هدایت
 بس نظیرین کردند که چرا آمدی در بیخیزت خود کمر بستنی زود باز گرد
 گفت فرستاده شیخ العالمین رضا آمده ام آنحضرت بایرام خصمت فرموده
 و چنین چنین گفته اکنون بدون بجای آوری فرمان و سکنی روم
 همه بکیزبان گفتند هرگز نه چنان مکن ورنه بهیضت شدی و بقید
 خانه رفتی گفت هر چه با او باز گفته بزرگه سر نخواهم بچسبید آئینه
 او داند و بنظر وقت نشست اتفاقاً صبح همان شب آن فرستاده
 بر اسپ سوار شده راه صحرا گرفت ایشان هم بر یا بسوار شده
 در آن صحرا رفتند و از دور بجانبی می رفتند یکبار نظر با خود باز
 شد

و از ملازمان و نوکران پرسید که این سوار مردان علی است یا مرد دیگر
 همه عرض کردند همان مردان علی مفرور است گفت و سیرا آواز کنید
 که حاضر شود و زود بیارند پیاده گان و دیدند و آواز دادند که بیا
 حاکم وقت ترا یاد فرموده است ایشان لگام سپه باین سو کردند
 چون قریب رسیدند خاستند که فرود آیند و پیاده گان هر سو منتظر
 حکم بی غری در محاصره که سباده چالاک می نمودند اسپ را خیز کردند و گیرند
 فرنگی گفت سوار باش حاجت فرود آمدن نیست اما نزدیک بیا
 چون قریب تر شد سلام کرد و یک نظر تبادل دیده پرسید کجا بودی
 میر سو صوف عرض کرد بخوف غارت از کج آقا رو پوش بودم گفت
 بیخ خوف نیست در کچه ری بر کار خود حاضر باش سلام کرد و همان
 وقت در کچه ری رفت در روز بروز اقتدار یافت گویی خود حاکم عدالت
 شد که هر چه بجا کم می گفت همان میکرد ازین سبب چندان علت و
 اقتدار پیدا کرد که اقران و بر اعراق حسد در جوش آمد بعد چند سکه
 مقتضای عقیده که در پشت در سلک مریدان آنحضرت داخل شد
 و تمام گرد او پیوستی و او نقل است شاه علام شبلی علیه الرحمه
 روزی که بخلوت گنجینه معرفت آنحضرت حاضر آمد فرمود امر و تاریخ
 جد شما حضرت مخدوم قدس ستره است ایشان عرض کردند که معلوم
 است اما مجبورام که بیخ ندارم آنحضرت فرمود چیزی نیست فاشه و ادون
 ضرورت است که قلیل باشد باز نظر ظاهر نمودند که بسیار ترود کردم از شما

ایام کمبخت بر پنج ہم بدست نہ آمد و نہ بکفلوس گہ شیرینی نیاز کردہ سید
 قرض ہم میسر نشد چون بخت یاور بود آنحضرت را بر حال شان
 تاسفے آمد رحم کرد و فرمود بروید ہر غلکہ کہ در خانہ باشد فاسخ کنید
 سال آئندہ چنین نوبت نخواہد رسید ایشان رفتہ بترو و تملاش
 قدرے سلطان پلاؤ نمودند و بحضور شیرتیرک آوردند ہمدہ سال
 ابواب فتوح بر روی شان کشادہ شدہ و روز بروز ترقی میگردید
 تا آنکہ غزے در دنیا پیدا کردند **نقل است** احمد قوال کہ از زیارت
 آمدہ بود در شیوہ سرود مشہور عالم بود پس خوشی سے سرانید مقبول
 طبع عالی آنحضرت گردید وقت خصرت مبلغ دور و پیہ موجود بود عیناً
 فرمود احمد قوال عرض کرد بر اسے غلام حاجت این عطا نیست
 تبرکاً و تمیناً میگید و اما آرزو اندازد کہ بہ برکت این عطیہ در شہر عظیم آباد
 دولتے رونماید کہ از دست عسرت نجات یابم فرمود انشا اللہ
 چنین شود کہ میخواہی شہر شہرشت ہر جا کہ خواہی برو چون شہر
 ہر جا و ہر امیر سے کہ میرفت معزز و مقبول قلوب میشد تا آنکہ راجہ
 سادہ پورام غلام او شد و پس انعام و اکرام در حق و سے منبذول
 داشت و صاحب ثروت گردانید چند ایام قصد شہر مرشد آباد کرد
 و بہ برکت دعائے حضرت شیخ العالمین بمقرب نواب مظفر جنگ
 ناظم ضلع بنگالہ گردید و صاحب فیل شد کہ سے بحضور اقدس
 آنحضرت رفہ عرض کرد کہ الحال مر حاجت احمد ہا بن دیار دشوار است

فرمود اگر خدا خواسته است قریب پیرسد در عرصه چند ماه ترک
 روزگار نواب کرده قصد این دیار کرد و هر چند نواب بالغ آمد جوانان
 که متناسے زیارت شیخ العالمین رضوانه القدر دارم که وجود این روزگار
 و دولت دنیا در نظر من قدرے و منتر لے ندار و میخواهم که بقیة عمر
 بر در دولت آنحضرت بر سر چہ زبان خشک بسر کنم و روانه شد
 و بقیة عمر بر آستان عالی آنحضرت بسر کرد و نقل است عجیب
 در سال یک ہزار و دو صد و چهل و یک ہجری بر من حضرت سخت
 آمد و ماہ مبارک رمضان شریف بر سر رسید و کفیل خرچ بعضے دوستان
 ہم بودم ترود خاطر تمام شد ششم شب ہیز دہم ماہ شعبان ہم دوران
 خیال حساب خرچ ضروری ماہ رمضان بنظر دل بستگی میکردم تا آنکہ
 خواب آید از روے حساب مبلغ دہ روپیہ ضروریے باسیت کہ بغیر
 طعام سحر و افطاری شام و شوار بود اما درین عدد و بحال قلت
 و شدت ترود ممکن بود و گنجایش بہ تکلیف تمام سے تواند شد و راہ
 تدبیر القدر ہم مسدود سے دیدم و بر کسے این راز ظاہر نمیکردم و نظر
 بر خدا سے داشتم تا ریح ہستم شعبان خال زاوہ من علی حسین از وطن
 خود آمدہ بود چون دران ایام شب تر سکونت در قضیہ پہلوار سی شست
 قدرے روغن گاؤ براسے خرچ ضروری ہمراہ آوردہ بود در خلوت
 شریف بوصول شرف قدسی حاضر آمد و در آن وقت حضرت
 شیخ العالمین رضوانہ القدر براسے خرچ ضروری ہممان ترود روغن گاؤ و اقنا

خاوسے را فرموده که برو نزد قاضی ابراهیم حسین و بگو که هنوز عنین
 نفرستادمی و تمیت چندان پیشتر گزفتی ضرور و پھر ضرور قدر که
 نیدلوسیت شدن تواند نفرسی گزنتوانی دو آثار شدہ آثار ہم امروز
 تدبیر باید کرد و باید فرستاد برادر مدح عرض کرد غلام چهار پنج آثار
 رو عنین ہمراہ آورده است امید قبول دارد فرمود بصرف خود آرد که
 امروز قاضی مذکور فقرہ خواهد فرستاد باز بعضی بیان آورد کہ غلام
 را حاجت نیست و ہم اگر احتیاج خواهد افتاد از فلان خواہم گرفت
 و نام این کمینہ بارگاہ عالم پناہ بر زبان آورد کہ کفالت جمیع امور ما
 از نقد و جنس علاقہ اوست آنحضرت زیر لب فرمود کہ او از کجا تدبیر
 خواهد کرد خود در پریشانی است واضطرار دارد چون این را از ایما را
 و اشارت ہم کہیں نگفتہ بودم و محض نظر بر خدا میداشتم برادر موصوف
 در تامل افتاد بعد گذرانیدن رو عنین از خلوت شریف بیرون آمد
 و از من پرسید کہ بالفعل تکلیف عسرت داری و بیخ کمی گفتم
 کہ فضل الهی است و بنظر اخفا در از مسالغہ کردم کہ از نا احتیاج
 زیادہ موجود است اگر شما ضرورتی داعی باشد ہر قدر کہ خواہید
 بدہم گفت بقین میدانم کہ بالفعل عسرت است باز انکار کردم ^{گفت}
 جناب اقدس حضرت پیرو مرشد این وقت زیر لب چنین فرمود
 و از شما آشکارا کرد خاموش ماندم گوی سکتہ در آن حالت
 بود ہوش بر جا نماند کہ این چنین حال جزئیات ہر متنفس بر آن

روشن ضمیر ظاہر بہت واسے بر حال دیگر امور ہر خطہ و ہر لمحہ
 از من گناہ ہے نہ سے زند و ازین خیال چنان تشویش واسن دل
 گرفت کہ نفس برین تنگی کرد و مرگ از خجالت گناہ اہون شد
 و درین تامل از خود رفتم و بر خود لرزیم تا آنکہ تاسخ لبست و چهارم
 ماہ شعبان آمد ما را طلب فرمود و ارشاد کرد کہ رقعہ نوید از میان
 شیخ حبیب علی رسیدہ است باید کہ رسم نوید و سے ادا کنی و ہم
 شدہ باز فرمود کہ در کار خانہ مکتب پسر شیخ مذکور مولوی محمد
 قادری رقعہ بوژند اکنون در برات تر از فلتن مناسب بہت صبح
 آنشب روانہ شدم وقت رخصت شیخ موصوف مبلغ چہار روپہ
 نذر آنحضرت بمن داد و ہم کہ بر اسے خرچ ماہ رمضان آنحضرت
 تدبیر کردہ بہت کہ طرف ثانی و سے ہمان ساعت رسید و مبلغ
 چہار روپہ نذر داد و دل گفتم کہ حساب مبلغ دہ روپہ بود حال
 مبلغ ہشت روپہ بدست آمد باید دید کہ بقبہ و روپہ از کجا می رسد
 و اکنون کسے نیست کہ نذر خواہد داد چون سوار شدم کہ شخصے آمد
 و مبلغ دو روپہ نذر آورد و بر مکان رسیدیم و بعد حصول شرف دست
 پابوسی آن ہمہ لغو و پیش نہادیم کہ فلان و فلان نذر حضور فرستادہ است
 تبسم کرد و فرمود چہ از دمن آوردہ بہر و بمصرف خود
 آروہ چہنیز باجر ابے کم و کاہست در مرض موت سے رضی اللہ عنہ بہتر
 آمدہ بود و بہ کسے ظاہر کردہ بودم و ہم بیماری و سے رضی اللہ عنہ

آنقدر سهر که و مه را پریشان کرده بود که جواس نداشتم خرج ماه رمضان
 را که می پرسد و همان ماه شعبان بود و انداز همان خرج که روزی تاریخ
 بست نیکم ماه شعبان بجناب مستطاب مولانا شاه ابوالحسن صاحب
 نظر العارفه و تشولیش ابوالحیوة مرض بار از یاده کرده غالبه تردد
 خرج خانگی بسیار دارد تدبیر مبلغ ده روپیه کرده با و باید واد چشمه
 شد که راجرات در یافت سبب گریه نبود مگر از اثر گریه آنجناب
 حاضرین هم میگفتند مولانا مخرج بعد ساعت عرض کرد که بیشتر
 اوشان از بیماری حضور است فرمود بی لیکن تدبیر مبلغ هم ضرورت
 خواست خواه امروز تدبیر کنید اگر نتوانند قرض کرده دهند جناب مولانا
 مبلغ مذکور قرض کرده بن عنایت فرمود و ما جرا مفصل بیان نمود
 عرض کردم بجز اندوه بیماری حضور پر نور دیگر کسی خیال ندارم گو تردد
 خانه داری هم بعضی اوقات محل اسودینی می شود و فرمود خیر هر کیف
 انکار را مجال نسبت بگیر و از مایان کسی را مفهم نشد که آنحضرت رضوان
 عطیه اراده آن فرمود که ما در ماه رمضان بدو اندوه و تشولیش مبتلا گند
 یک مصیبت آنحضرت که قیامت کبری بر و بستگان دین دولت
 است و دیگر تشولیش فقر و فاقه چون تاریخ نسبت نیم ماه شعبان بخلوت
 قدس شرافت و خلق را در غم و مصیبت گذشت مبلغ ماه آید همان
 روز تردد و خرج ماه رمضان بر سر افتاد و همان مبلغ بکار آمد نقل است
 مولوی محمد امام صاحب دامت برکاته مدیون مبلغ پنجاه روپیه است

و راه او مسدود بود و اضطرار سخت داشتند اما از کسی ظاہر نمی کردند
 روزی از موضع قاضی چک عرضی مرید سے رسید لطلب یکی از
 فرزندان چند پیرائے گرفتار بیعت بدین مضمون کہ فلان کس ہمارے
 صعب وار و صاحب فرانس است بمقتضائے عقیدے کہ جناب
 اقدس واسطے و ام طہ علینا میداشت میخواست کہ بسک غلامی از او
 ارکان بیعت منسلک کرد و اگر کیے از مرشد زادگان خصمت و سرورہ
 شوند دولت اخروے نصیب بہارند کورنے شود آنحضرت مولو
 حمد روح را خصمت نمود و بیعت گرفتند و خواستند کہ مراجعت
 وطن کنند چندان ہجوم خلق شد کہ از گرفتار بیعت تا شام فرصت
 نشد و مردمان اطراف و جوانب آن موضع پے در پے می رسیدند چنانچہ
 روز و مہم ہما بخاطر ضعیفان و زنان کہ مقدور ز اورا ہم نہ داشتند
 اقامت کردہ بیعت گرفتند و اقویا و اہل مقدور را فرمودند کہ
 بحضور پورا اقدس واسطے حاضر شدہ مستفید این دولت بہت
 شوید و نیابت ما در حق عاجزان است نہ براسے شما کہ مقدور رسیدن
 بپنہب و ارب و از آنجا روانہ شدند تا وقت روانگی مبلغ پنجاہ روپیہ
 بے کم و کاست نذر آمد و خرچ راہ آمد و رفت ذمہ طالب اول بود
 عرضی ریل دہشتہ چون بحضور رسیدند بعد اظہار بیعت مردمان مبلغ
 مذکور بحضور گذرانیدند و معمول چنان بود کہ اگر از جائے یابین منظر
 نذر زیادہ پے آمد حکم میشد کہ با خود ہا ہمہ برابران تقسیم کردہ بصرف

آنروز بر خلافت دستور هم ایشان را حکم شد که بمصرف ضروری آرند ایشان
 فی الفور اداسه قرض خود کردند نقل سست طرفه حکایتی است و عجیب
 غریب نقلی در کارخانۀ شاهای سیان علی شریف نوزندار جمند مولوی محمد علی
 اکبر قدس ستره در عین وقت گشت برات جناب سیدالعلماء و امام ظلمه
 که طرف ثانی مولوی مفتح قدس ستره بودند باضطراب تمام در خلوت
 عرش منزلت آنحضرت حاضر آمدند و عرض داشتند که ترو و سخت پیش
 آمده هنوز که از نصف شب زیاده گذشته آر و گندم از قصبه دانا پور
 نرسیده و رکابی هم موجود نیست باوجود وعده انعام کلالان این وقت
 جواب صاف دادند و برخلف وعده و عهد کمر بستند مردمان خانه
 تماشای آنها نیز کردند اما یک رکابی نیافتند صبح که برات خواهد رسید تلبیر
 اطعام همانان متعذر است و سبکی و رسوائی مقدر و مردمان برائے
 از ستم هزار مردم اوسنے واسطے کم نباشد آنحضرت را نیز تشویش آمد
 چون راه تدبیر مسدود و دید بمقتضای عنایت خاصه که میندول حال
 جناب سیدالعلماء و امام ظلمه بود ارشاد فرمود که چه قدر اسباب سست
 عرض داشت هزار حفت نان تنوری موجود است و رکابی پلاو و سفتند
 و طشتری زرده کیصد و پنجاه تامل کرده فرمودند و همه اسباب یکجا
 کرده قبل از تقسیم همین اطلاع بخشند کار پردازان حسب ارشاد همه کاتب
 پلاو و طشتری زرده و ناناسے تنوری معالوازمه قلبیه و غیرات و سفتند
 همه ترتیب داده بجنور آنحضرت رضی اللہ عنہ خبر رسانیدند که برات

مهم جابوس فرمود و اسباب بهم بجنب مرتب کرده شد مگر طشتری زرده
 که جاسک و اشتن و سکه در صحن خانه نبود عددی چند از سکه آورده
 باقی در باور چینیخانه است آنحضرت بر خاست و درین که رکابی طحتمه
 ترتیب یافته بود تشریف آورد و بر کناره صحن بالیستا و توقف کرد
 و نگاه دید و حق بین لبوسه آن اسباب بیداشت لحنی نگذشت که
 بسیار انعام و امت بر کانه فرموده ایام گرامست و کثرت گس مناسب
 که در خضیافت بر ایتیان تعجیل کنند که هنوز سردی صبح باقیست و افتاب
 از دو ساعت متعارف زیاد سیر نگرده است ایشان متامل شدند
 که این قدر قلیل رکابے چگونه تقسیم کنم و به که دهم و گراندم چون آنحضرت
 ایشان را در متامل دید فرمود و شد و نکند آنچه موجود است بسیار است
 تقاسم که همین کفایت کند و باز بجلوت عرش منزلت جلوه افروز
 شد و کابیر و از آن سرگرم خوراندین برات شدند این کمینہ بارگاه
 که یکبار از شهمان کارخانه بود از بدایت کار تا نهایت حاضر بود ندانم که
 نگاه چشم خدا بین آنحضرت رخ چه کار کرد و سجد اسکے و انا و بینا که گاهی
 چنین امر عجیب ندیده بودم که در آن اسباب همه بر ایتیان را حسب
 دستور حصه پلاؤ و حضرت نان و طشتری زرده و قلبیه و خیرات با نور سید
 و بعد از فراغ خضیافت سه صدر رکابی پلاؤ و نو و طشتری زرده و دو صدر
 حضرت نان فاضل ماند وقت خصیت برات همراه نوشته کرده بخانه
 اش فرستاده شد و چون حساب مردمان بر آن وقت تقسیم کرده

بود از سہ ہزار مردم زیادہ بشمار آئندہ بودند و این ماجرا سے شکر و
 قریب ہفتاد نفر امتداد شدہ ہو و انہا کہ شنیدند حساب نہ رند و لطف
 انکہ قریب صد عدد رکابے طہتر سے پہچنان کہ ذخیرہ داشتہ ہو و معطل
 ماند حاجت ہو سے نہ افتاد اصل آنست کہ چون آن حضرت را اینابت غوث جامع
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم حضرت غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ بود بنا
 در ہر باب ویر تصریفی بود ظاہر و باہر کہ کسی را جائے انکار نمی ماند و از ان است
 کہ کار کشائے عالم از ہر فرقہ ہلام و کفر مشیت ازلی و عنایت لم نزلے
 بر دست حق پرست حضرت ایشان داشتہ بود و ہر کسی سر نیاز برور
 حضرت ایشان می سود **نقل است** حاجی عبد الواحد سر سندی سے
 از خلفار شاہ محمد و اسم صوفی ڈاکو می قدس سرہ بعد انتقال صوفی صاحب
 سالہا سال ریاضتہا کردند و بس سالک ستقل بودند عقود و شوار و کار
 شان افتاد و عدتے در حل آن سعی نمودند چارہ بجز جرح بجناب شیخ العیار ^{علیہ السلام}
 ندیدند روز سے بجنورا قدس و رضی اللہ عنہ حاضر آئندہ و عرض حال شنیدند
 ہمان وقت آنحضرت مراقب شد و ایشان ہم مراقبہ کردند بعد ساعتے شکر
 و حاجی یکبار شکر گذاری بر پاسے افتاد و قدمیوسس کرد و فرمود اکنون
 رخصت شو و بکار خود باش حاجی اکثرے گفت کہ آنحضرت غوث وقت
 ہست چرا کہ بجز غوث و گیرے رطاقت نصرت در طریق شیوخ نہی شود
 علی الخصوص ابن جنین طور کہ ہر اہل طریق را در طریق و سے تربیت کرد
 کہ سر و اثر و نتیجہ طریق دیگر طاری نشود آنحضرت قادر یہ و ماسر سندی و

از ارباب وجد و جوش که پشتیبان زمان ازان رشک برند و لطف آنکه حل
 عقدہ ماچنان بر روش سرسندان فرمود که مطلق اثر جوش نیافتیم ^{بیت} نقل
 شاه روشن علی خلیفہ عظیم صوفی صاحب قدس سرور بعد انتقال صوفی
 صاحب عقیدہ پیش آمد چند روز در حل آن انتظار کرده صورتی وقوع
 نہ آمدہ علیحدہ باضطراب تمام از شہر ڈاکہ کہ مسافت یکماہ از قصبہ پہلو
 راہ دارو فرستاد مردم بد و فریاد رسا در یاب کہ جز تو یکہ گویم و بجز در تو کجا
 روم آنحضرت در جواب چیزے نوشت و فرستاد و فرمود کہ این خط
 ہندو در رفع القباض و سکے کا فیست اگر با احتیاط دارند شاہ محمد والی
 نصیر آیا و سکے علیہ الرحمہ کہ از وطن عازم پایوسی شیخ العالمین شد
 در اثنا سکے راہ دارو خائفانہ شاہ موصوف بود میگفت کہ شاہ مدوح
 سے فرمود کہ بسیار بسیار نعل مشکل باز مطالعہ آن مکتوب وحی اسلوب شدہ
 و ازان زمان کہ این ارشاد نامہ وحی ختامہ نزول اجلال فرمودہ ہر القباض
 کہ طاری شد از مطالعہ اش با بساط تبدیل گردید بنا بر سکے را از زبان
 خود کردہ ام و از لہجہ شہابی عاقبت یافتیم **بہ** بار غمی کہ خاطر ما خستہ کردہ
 بود **بہ** عیسے و م خدا بفرستاد و برگرفت **بہ** نقل **ہست** شاہ کریم
 بخش مجذوب عظیم آبادی چون ذکر آنحضرت در مجلس و سکے آمدے
 گفتے او قطب وقت است و بار دہہ و ایم و بس با پس ادب میگردنبا پنجم
 در سال یکزار و دو صد و یازدہ ہجری کے کہ اتفاق جلوہ افروزے شہر بہار
 شدہ بود بعد فراغ عرس حضرت مخدوم الملک قدس سرہ کہ ہر جمعیت

فرمود و سار شهر عظیم آباد با استقبال زوده عرض داشتند که اگر خاک
 این شهر هم لبت پابوی بندگان عالی مشرف شود رشک طوطی می آید
 بصیرت کرده مقرون با جایت گزیده اراده ملاقات مجذوب مذکور که
 در اثنای راه قصد بهیلواری بیرون شهر سکونت داشت تاکنان خاطر
 اشرف بشد هنوز سواری دور بود و مجذوب مذکور از غلبه شوق بس
 بیاب بار بار از هر کسی می پرسید که تا کجا رسیده باشند مایان که از پیشتر در
 مکانش رسیده بودیم میگفتیم که هنوز سواری دور است و هر که می
 رسید بے اختیار بر من خاست و ما همه میگفتیم که آنحضرت عقب
 است و این فلان یار است رسید لشکر عشق و گرفت کشور
 جان هنوز گروشمند شاه عشق پیدا نیست تا آنکه سوار
 آنحضرت نمودند یکبار بے اختیار بر خاست و بسوی آنحضرت
 تیز روان شد و از غلبه شوق پادشاهش بود آنحضرت آواز داد
 که بنشیند تکلیف نفر مایند او شنیده ناسنید کرده پیش قدمی نمود
 و پایه پاکی گرفت خواست که همچنین ناست گاه رود آنحضرت
 که ما را آن فرمود جلد پاکی از دوش بگذارد و قصد فر آمدن فرمود
 هر چند آن مجذوب گفت که مناسه دویدن در رکاب سعادت دارم
 آنحضرت قبول نکرد و از پاکی فرود آمد بغل گشته در نشست گاه
 آمد و نشست آن مجذوب را بجزد و زانو سر فر افکنده دیگر نشست
 نبود و هرگز چشم بر اینی کرد و در سخن میگفت مابنده تو ای که هر جا که شاه

ششستہ ایکم و تمام تر باجوا میں بود کہ مطلق اثر جذب و در سخن و سہ
 یافتہ نمی شد لقیل بہت مولوی غلام محی الدین مجذوب پس
 طاقت تصرف داشت و مکاشفہ تیر تند و رشہ عظیم آباد بود شش
 ماہ سالک ماندے و شش ماہ مجذوب خرق عادت و سہ زیادہ
 از حد احصاء است بہر کہ وہ معتقد و سہ بود نہ روزے در ایام جذبہ
 بمیر محمد سعید علیہ الرحمہ کہ عازم زیارت آثار شریف نبوی صلی اللہ
 علیہ وسلم در عرس ربیع الاول بودند گفت چہ خوش باشد کہ
 ما را ہم ہمراہ بری ایشان جناب اکذہ ہر وقت بسکرات مبتلا است
 فاشش دوران مجلس مناسب نیست و مساعی انکار ہم نبود گفت
 بسیار خوب و وقت روانگی بغیر اطلاع و سہ در قصہ پہلواری
 آمد و بحضور شیخ العالمین از ارادہ آمدنش ظاہر ساخت آنحضرت
 فرمودہ خطا کردے کہ ویرانہ آوردی و سہج دادی آمدنش برمانا گوا
 نبود کہ او مکلف نیست اینجا و رفتت شریف این نہ کرہ بود و آن
 مجذوب بہر آن وقت در شہر عظیم آباد از میر محمد جواد کہ در خدمت
 و سہ حاضر بودند گفت اسے محمد جواد آن پیر مرد کہ ما را پر عیب دید
 و ہمراہ نبرد بحضور شیخ العالمین بسبب بیرون ماوران مجلس
 عزیس بیان کردہ کہ ترکیب بجز ہستم چہ قدر ذلیل شدہ است
 آنحضرت بر اسے اولیں نصیرین کرد و ملاستہا نمود کہ نہایت خجل
 شدہ است آسے اگر او شان حمایت ما کنندگان بے بضاعت

گفتند دیگر که گفتند و عزت که بشد میر محمد روح که ازین حل اطلاع
 نداشتند گفتند که هیچ نفهمیدم گفت میر محمد سعید را گفته بودم
 که ما را نیز در مجلس عرس و زیارت همراه برد بسبب از کتاب ما خبر
 نبرد و غمازی مانند شیخ العالمین کرد و میدانشست که کار بهتر کرد حضرت
 بر عقل و سلیقه نفیرین فرمود و گفت که او مکلف شرع نیست
 آمدن و سکه بر مانا گوار نبود نهایت ملامت بر تجویز و سکه کرد و کنون
 شرمنده نشسته است و نیز هر کسی از یاران و مریدان شیخ العالمین
 که ملاقات و سکه رفتی نهایت تعظیم و سکه کرد و اخلاق و فرمود
 و اگر دوران وقت جذب غالب شد سکه عذر خواسته که وقت
 دیگر تشریف آرنند نقل است صوفی محمد و ایم قدس سره که کامل
 طریق سر سندی و لیکانه عصر بودند چون در مجلس شان ذکر شیخ العالمین
 آمد سکه بے اختیار بیستج و مسرور شد سکه و گفته فرزند ستم
 اندیکه آنکه در لیاقت با پدر برابر باشد دوم از پدر اعلیٰ باشد
 و این محض نایاب است و وجود این ستم فرزند کبریت احمد است
 و اکسیر عظیم و سوم نالایق محض و شیخ العالمین از ستم دوم است
 در خاندان خود و چون کسی رونده و آئنده را می یافت گاه گاه مصلحا
 و با پوش از مخالف شهر زاکه میفرستاد هر چند بطایر ملاقات جسمانی با حضرت
 نداشت اما پیوسته در محبت آنحضرت بود شاه محمد والی وارد خانقاه و
 قدس ستره بودند فرمودند ستم آمد سکه ستم است که اتفاق ارسال خط

ز افتاد و حالاً خواهم نوشت وقت فرصت شان کاغذ و قلم در دست گرفت
 هنوز حرفی ننوشده بود که گریه بر او استیلا کرد و کاغذ تر شد قلم از دست
 برآورد و عذر آورد که امروز در غمیت سفر فرسخ نمایند و فردا انشاء الله تعالی
 خواهم نوشت همچنین تا سه روز گذشت روز چهارم تصمیم غم کردم و در ناچار
 از گریه بجز این قدر همت نیافت که بر پرزّه نوشت و ایسم و ایسم خاک شو
 خاک شو و از آب دیده حسرت و ندامت گل شو گل شو و زیر نعلین پاک
 چسبیده شو چسبیده شو تمام رفته نیست و با ایشان حواله کرد و این یعنی
 کتاب هم زیارت آن پرزّه کرد و آنهم از قطرات اشک تر بود نقل است
 در ولایت عالی خاندان میر محمد شاه ملتانی از فرزندان حضرت محبوب سبحانی
 رضی الله عنه از سینه حکام کفره خانمان و معاش را از دست داده بتلا
 شیخ شدند هر جا که از بود و باش بزرگ می شنیدند قریه بقریه شهر شهر
 می رفتند تا آنکه بخانه شاه شیخ العالمین رسیدند عمر سی و سه سال و صلاح ^{سال}
 در بر و پیش تقی فلولادی در کمر صورت ظاهر منافی ارباب طریقت بود بعد معاش
 فی الفوق چشم بند کردند و بعد ساعتی سر از بر اقبیه برداشتند صبح دیگر در خواست
 اشغال و از کار کردند و مدت دو نیم سال کامل اقامت در زیند و در
 عرصه دوازدهمین کشیدند اکثر در تذکره فقره استیلا فرمودند نمایان که فرستید
 و قدر فقیر چه دانید و چه شناسید از ما پرسید قدر شیخ العالمین ^{مرد} که
 از شهر ملتان تا اینجا بتلاش فقره در بدر شدم و دیده بدیه سیر کردم و ^{نقار}
 و خلوتی نبود که در روز و از ده روز در اینجا قیام نکردم و حقیقت حال

ندریا فتم نہ این کمال طرقت دیدم نہ استقامت علی الشریعت این یک
 چراغ میرا بجی است کہ حق تعالی روشن کرده و ہمیشہ روشن دارد اگر
 درویار ماسے بود ہزار ہزار کس از سوئے تربیت سے یافتند آنجا طالبان
 اندور ہیرے نیست و اینجا ہیرے ہست و طالب نیست و ہم میگفت
 کہ در شہر ما مجذوبے بود مشہور اکثر در قدرت و سکے حاضر سے بودم
 روز سے از عین عنایت بمن نگرست و فرمود چہ میخواہی گفتم تا رہم
 مثل خود کن تبائل شد بعد ساعتی گفت نصیب تو درویار مشرق
 از بزرگی است اگر پائے طلب داری بر خیز سر راہ خود گیر از بہان
 وقت عزم این دیار مصمم کردم للہام روز و فردا میگذشت تا آنکہ روز
 خواجہ بہار الدین ذکر یا ملتا نے قدس سرہ را بخواب دیدم و ازو
 چیز سے در خواست کردم فرمود نصیب تو درویار مشرق است
 ہر چہ شدنی است از آنجا شود چون بیدار شد دم غزمت سفر
 کردم بجز شیخ العالمین بغدادی دیدم سے ہمہ شہر پر زخوبان
 منم و خیال ماہی چہ کنم کہ چہ کنم بدخونکت بکس نگاہ سے ہو دیگر
 آنچه دیدہ ام از شامنا سب نیست غنیمت دانید صحبت حضرت
 را و زمانہ ویرا و شکر بجا آرید برین نعمت بے بدل نقل است
 شاہ منیری علیہ الرحمۃ کہ در باب نصاب اسما در ریاضت شان
 چون ریاضت سلاطین بود کہ روز پانزدہم از بزرگی چند سالیدہ غذا
 کردے و پیشتر در کوہ نصاب داوے و استخارہ نزد و سے امر سے نبود

دیگر سے رافضیوں سے وہی شب اول از حضرات عالیات پوسیدہ
 او مشرف شدے و سیر کوہ ہا بسیار کردہ بود روز سے از راه شفق
 درو کرد آمد و رفت بزرگان کہ وارد خانقاہ سے شدند فرمود کہ سبب
 آمد و رفت و رجوع ما بحضرت شیخ العالمین نجیب بود و رایامی بر سر
 کوہ را جبگیر اقامت داشتیم و مشغول بقطاب بودیم صحبت عمل شد و
 سودا سے سرشار و در ما غم جا گرفت کہ سنگ سنگ و غار غار و قلہ
 قلہ و درہ درہ سراپا سے برینہ شوریدہ می رفتیم و از آنجا می گذشتیم
 چند روز برین گذشت بار سے عنایت الہی دستگیری کرد کہ شب
 مخدوم شعیب رضی اللہ عنہ را در آن شوریدگی بخواب دیدم درو
 بمن آموخت و فرمود اکثر آن کن گفتم بچہ حال خوانم فرمود بہر حال
 کہ باشی بخوان اینقدر حواس خواہی یافت صبح کہ بیدار شدم
 درو دین یاد بود خواندن شروع کردم در عرصہ قلیل تمامہ اتفاقہ
 آمد و از برینگی بسیر آدم باز بخواب فرمود و خواص این درو بسیار
 یکے از خاصہ و سے نسبت کہ دیدی مجنون را الترامش فوراً بافاقہ
 می آرد اکنون برو در شہر بہار فلان محلہ نزد فلان اخوند و از وی
 اجازت این درو بگیر عرض کردم کہ حاجت باذن اخوند چیست
 فرمود آنچه میگویم بران عمل کن باز در شہر نزد کوزند اخوند آدم
 و طلب اذن کردم گفت پیر ما بخواندن این درو و طریقہ مارا اللبتہ
 مجاز فرمودہ اما پادشاؤن دیگر سے را حکم نمودہ چگونہ دہم و ترا حکم

معلوم شد گفتم ترا ازین قصه و افشاها چکار بکنم مخدوم شعیب نزد تو آمده
 تا چارشد و اجازت داد و چند سکه دیگر بداد دست کردم که اثری از جنون
 نماند باز برسوم در خواب فرمود اکنون ترا این درود بجاالت صلی و ارفاق
 آور و باید که در قصه پهلوانی نزد شاه نعمت الله حاضر شوی و از وسع
 اجازت و اشغال این درود حاصل کنی گفتم چون از حضور اجازت یافتم
 باز بیست بار نازل کرده براسه تحصیل حاصل فتن شاق و گران می آید امید
 که آنچه اشغال بهی باشد از حضور اشاد شود مخدوم فرمود در غیر طریق
 ما و امیکه صاحب الخطیرون موجود باشد تصرف کردن نشاید و آنست
 که اجازت داده بودم ضرورت داعی بود که ترا افاقه فتن نزد شاه نعمت
 نبود اکنون که بحال خود آمدی اجازت گرفتن از و نشان باید و ما را تصرف
 در طریق نشان نشاید بنا بر تا اینجا رسیدیم و بعنایت و برکات انفس
 شیخ العالمین با اشغال و افکار و رود مستفیض شدیم و انواع نواید از
 درود برداشتم فی الحقیقت قدرین درود کسے و اندک ملازمت او کرده
 باشد نقل است شب شاه منیری موصوف بعضی کلمات بر زبان آورده
 که حسب حال او نبود و ظاهراً از کلام و سستفیم شد که آنچه در ریاضت
 اسما حاصل کرده ایم کسے را بران اطلاع نیست و کسے بر ما علیه کردن نمی
 تواند چون وقت ملاقات آنحضرت خلوت عرش منزلت حاضر آمد ساعتی
 نگذشته که خود احوال ماضیه تا حال در سیر کوه و خواندن اسماء و غیره بیان
 کردن آغاز کرد و گویا در افاقه نیست بعضی از مخفی که از جان عزیز پرور
 شد

بیباک بر زبان آورد و می گفت که در اختیار خودیستم اینوقت جذب
 برین غالب است این کمینہ بلگاہ نیز در آنوقت حاضر بود چون بعد نصف
 شب بہ تقاضائے بسیار برائے خوردن طعام برخوہست آنحضرت
 این کمینہ را طلب فرمودہ ارشاد کرد راز ہائے کہ شنیدی بر کسی افشا
 مکن و شاہ منیر سے را جذب نہ بود خوہستم کہ او خود یا مریکہ افتخار خود سکینہ
 و بر ہمہ امر عزیز تر میدارد بر ملا از زبان خود آشکارا کن فقط جذب سخن از او
 کردہ بودم و آن جذب کہ نگمان کردہ پس دور است و ویرا سبب این
 فساد گوی خود ہم خیال نیست کہ چرا خود بخود مثل دیوانہ سخن میکند
 انتہی این مولف کتاب کمینہ بلگاہ غوثیہ سے گوید کہ تاز نیست شاہ
 منیری و بقائے وجود باجود شیخ العالمین رضا گاہ ہے تا این زمان سخن
 ازین قصہ با کسی بر زبان نہ آورد و حالاً ہم از ان راز ما داخل این کتاب
 نکردم بعضے مقربان آنحضرت رضہ کہ در ان وقت حاضر بودند ہم بر
 راز ما مطلع ہستند نقل است دوست علیخان زمیندار کہ از اولاد
 رابطہ کامگار خان راجہ مینین بود از شاہ منیری علیہ الرحمہ پس اعتقاد
 کامل داشت و ایشان را ہم بیعت او مطلع نظر بود روزی خان کو
 بشاہ موصوف گفت کہ ارادہ بیعت دارم اما چند جاہست نہ اندام
 ما کجاہست یکے بجانب شہادگیر مولوی شاہ حسن رضا سوم شاہ
 حسن علی کہ این ہر دو از یاران حضرت شاہ منعم عظیم آبادی قدس سرہ
 اند چہارم حضرت شاہ نعمت اللہ قادری پہلواروی گریزان بزرگان

چندان رابطہ ندارم خصوصاً اور قصبہ پہلواری گاسبے زفتمہ ام نگر از شہرہ
اوصاف کمال شیخ العالمین راجوع دل فی یاسم حکیم شاہ منیری
فرمود استخارہ بجناب مستطاب حضرت محبوب سبحانی غوث الصمد
رضی اللہ عنہ باید کرد خان مذکورے گفت کہ شمارہ کردم و شاہ سوچو
ہم دران مکان خواب کرد شب اول سیچ ندیدم صبح بیدار شدم
واز محرومی خود بیان کردم فرمود آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آورده
بود چون سیر خوردہ بودے مشرف نشدے مشب نیم سیر خواب
شو شب دیگر سیر خوردم دستمارہ کردم از ان جناب مشرف شدم
و عرض حال کردم ارشاد فرمود ایمنہ کسان را کہ نام گرفتہ ہمد از ان سنا
اندا ما نصیب تو از شاہ نعمت اللہ است و او ولی زمان است برو
نزد دوسے بیعت کن و انہا در ویش اند و این قطب وقت است یا قطب
زمانہ درین سہر و لفظ ماراشک در یاد خود است بعد از ان می گفت
کہ صبح بیدار شدم و بچسنہ حال خواب بر شاہ منیری علیہ الرحمہ عرض
کردم فرمود توقف کن بر روز شیخ العالمین رضی اللہ عنہ بیعت کن کہ او
فی الحقیقت قطب وقت است شاہ وارث علی بہار کے
و شاہ حمید راجکیری اکثر ذکر آنحضرت رضی اللہ عنہ فرمودندے
در ویشی ما از لباس در ویشیان است ظاہر شاہ ہم و باطن مغلس محض
در حقیقت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ شاہ ماست کہ آبروی ما و حرمت
و عزت لباس در ویشیان درین زمانہ از اوست و افتخار ما در ویشیان

این زمانه هم بدوست او شیرے است در صحرا سے فقر و ماہمہ رو بہا نیم اندازہ
 خوران سے نقل است مولوی محمد ادریس مغزلی کہ وطن شان از مکہ
 معطر شہت ماہ راہ بود در مکہ معظمہ از بزرگ سلسلہ ارادت رشتند
 در جمیع علوم فقہ و اصول و احادیث و تفسیر و نجوم یگانہ علم خود بود
 مثل حافظ شان ندیم کہ سہ ہزار حدیث طویل و قصیر بر زبان بود و در
 اکثر مقام کہ گفتگو پیش آمدے سدا قوال شارحین از حیرت عقلائے و سید
 شریف علامہ آوردے و حال آنکہ در سفر مطلق شغل کتاب بینی از ہفت
 سال نہشت می گفت کہ از شیخ خود عرض داشتیم کہ غرم سیاحت ملک
 دارم و در سفر تعلق درس و تدریس شغل سیر کتب متعذر سے ناید می آیم
 کہ مبادا ہمہ علوم سہو کنیم دست مبارک خود بر سینہ من نہاد و گفت علمک
 فی صدرک چون در شہر عظیم آباد وارد شد نہشت ماہ اقامت وزید
 باستمع اوصاف اہل قصبہ پہلواری مشتاق ملاقات تشریف آوردند
 و اول ملاقات حضرت شیخ العالمین از خود فرستند و چون کہ تدریس
 در سلسلہ غلامان تا دو ماہ در قصبہ مذکور اقامت وزیدند و بر ایام ضیہ
 تاسف میگردند کہ بیفایدہ در شہر مذکور چندین ماہ اوقات ضایع کردم
 روزے در تذکرہ فقہا گفتند کہ شام و روم و حجاز و مصر و بندر ہا چند کہ
 سیر کردم کہ کسی سیاحت کردہ باشد و در ہر شہر کہ رسیدہ ام از
 رؤسا و ارباب انجالی انحصار باطالیفہ و رؤسا و علماء و فضلا
 مکر ملاقات کردہ ام و بسی لوازمات دیدہ ام لکن کاسے کہ طالب بیارت

وے شوم و استفادہ از حضرت اوسعادت ابدی شمارم بجز تکیس
 نیافتم یکی شیخ ماکہ در حرم شریف است و دیگر بزرگ است در شہر
 و سوم شیخ العالمین بن کر تاحال نظر این تکیس ندیدم کسی از دوستان
 و سے کہ با او رفاقت داشت پرسید یاران و فرزندان شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
 یافتی گفت کلام فان فی شیخ و الشیخ سیافینم کا الروح فی کعبہ ماری
 شیخ اولاد مرید مثل بنڈا شیخ و مرید یہ و پاس او بآقہ میکرو کہ در مکان لقاء
 فرود آمد در کعبہ خانہ میکے از علما مان آنحضرت رضی اللہ عنہ فرود آمد ہر دو مان
 گفتیم چہ از خانقاہ کہ مکان دستگی است و قریب حضرت شیخ باوری
 اختیار کردی گفت در خانقاہ قطع از قطعات زیرین قابل اقامت نیست
 و بر بالا خانہ ماندن نئے نوانم کہ بہا و اسور ادب شناسی و نکتہ بین پیش آرد
 حضرت شیخ در خلوت مسقف و ماہر بالا خانہ خانقاہ حرمت االقاضا سے
 این بے اوس بے نمی کند وہم در قریب مکان شاید وقتہ از عفتت لیسو سے
 خلوت پاور از کہم و بان ما خود شوم لقل است ملک نور محمد مراد
 سیاح از ملک و کہن وقت آخر ظہر و خانقاہ حضرت رضی اللہ عنہ واروشد
 در اول قدم نظر لیسو سے مسجد کرد و دید شیخ العالمین بن کر کہ در مراقبہ
 نشیہ بہت نزد ما مردمان آمد و چہت حسب ستور از راہ اخلاق
 مستفسر نام و دیار و سے شدیم گفت از ملک کن شہر حیدرآباد و
 چنبا پٹن و مدراس سیر کردہ تا اینجا رسیدہ ام و صلواتن ما قریہ لیسیت
 در اطراف شہر لکنو کہ کہ از ایام طفلی از ان قریہ بے خانمان شدیم کنون

بقبر نائید که وقت ملاقات از حضرت شیخ کرام است گفتیم بعد نماز عصر
 باز پرسیدیم که اسباب سفر کجا است گفت در سراسر فرود آمدیم
 مابان مبالغه کردیم که اسباب خود اینجایانند که خالقاه مکان پناه مسافران
 و سراسر این مقصود سیر گاه در وان هرگز اقامت شب در آنجا مناسب
 نیست رفت و رخت خود باز آورد و در قطعه خالقاه فرود آمد تا آنکه نماز
 عصر قایم شد بعد فراغ از آنحضرت ملازمت کرد و فی الفور درخواست
 بیعت نمود آنحضرت فرمود چندان استعجال در امر بیعت نشاید و چهار
 روز رفع ماندگی راه دور از کنند بعد و چهار ملاقات اگر قرار دل بنکار
 بیند مضائقه نیست و در ملاقات اول ما شمارا چه دیدیم و شما را چه دیدند
 که شیوه سپهنگری داشت مزاج هم سپاهیان صاف صاف بود از تعلق
 و پرداز سخن ناآشنائی محض گفت آنچه دیدیم بر حضور روشن است احتیاج
 بتکرار ملاقات ندارد ندانم فردا چه پیش آید و شب حامله فردا چه زاید
 همان به که ازین مقصود اہم و مطلوب اتم شب کامیاب و بهره مند
 باشم باز آنحضرت فرمود که اندک صبر و زنده بزار گفت و شنود شب
 بسر کرد صبح سامان بیعت مهیا ساخت ما هر پرسیدیم که سبب چندین
 استعجال و اضطراب چیست گفت چون عقیدت درست باشد
 سبب توقف در امر خیر چیست و مانع کیست ما را درین باب و استاز
 است در ملک کن که عمل داری سلطان شیو بود و سلسله سپاهیان بود
 خیال بیعت در سرم بچید نزد هر درویشی که میفرم و عقیدت درست میکرد

چون وقت تمیاد اسباب میرسد دل از دست بیفت و منحرف می‌شود
 و چندان ابا است آورد که بر خود متحیر می‌گردیدیم آخر بنده دست بزرگ
 حاضر شد و صورت حال عرض کردم فرمود فرود بیایی که جواب تو
 گفته شود روز دیگر که حاضر شد هم گفت سخت تو در بند و ستان از بزرگو
 است که در قصبه مقفل شد عظیم آباد سکونت دارد این کمالت رسیده است
 چنین است کامل وقت نمود است و در جمعیت طریقت و شریعت نظیر
 و نیست بنابر هر چاکه عقیدت درست میکنی راست منی آید برو ملاش
 و که کن ترک روزگار کردم و روان ملک هند شد ماما در سخت ترود
 طی منازل می نمودم که بار خدایا من آن ولی ترانده ام و گرفته آن
 ولی مخبر که هدایت فرموده هم شناختن نتوانم چگونه بطلب رزم و جیبان
 شناسم شبی در اشناسی راه بخواب دیدم حضرت شیخ را بهین لباس
 که امروز دیدم در خالقاه مسجد مراقب است شب دیگر دیدم منظره
 بیا چون نزدیک و سکه شدم نان و تره مرا خورانی و لطف بسیار
 مبذول حال مادشست چون اینجا رسیدم خالقاه و مسجد همان یافتم که بخواب
 دیده بودم و حضرت شیخ را همان صورت و لباس و جلسه در مراقبه دیدم
 یقین کلی آمد که مقصود با بهین است و ازان وقت در انجام امر بیعت
 اضطراب می یابم و سرخ عقیدت هر خطبه زیاده تر می بینم بیعت کرد
 و ترک دنیا فرمود و داخل حلقه یاران گردیدم لقل است فقیر
 بود هند و صاحب خالقاه که در زمان آنها این چنین فقیر را منت گویند